

## پژوهشی در باب زمینه‌های نظری انفصال و اتصال گفتمانی

مسعود آگونه جونقانی\*<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۲۷)

### چکیده

یکی از روش‌هایی که در دهه‌های اخیر در روایت‌شناسی باب شده، متأثر از تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان است که خود از رویکردهای زبان‌شناسی تعاملی به‌شمار می‌آید. در تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان، نشانه‌های منفرد اهمیت چندانی ندارند و توجه بیشتر معطوف به نظامی فرایندی است که معنا به‌واسطه آن و طی جریانی پویا و سیال شکل می‌گیرد. در همین راستا، یکی از موضوعاتی که در تحلیل چگونگی تحقق گفتمان مطرح می‌شود، انفصال و اتصال گفتمانی است. با این همه، با وجود دقایق نظری دیدگاه اندیشمندانی همچون گرماس، فونتتی و کورتز دیده می‌شود که کاربست عملی این مبحث در تحلیل متون ادبی فقط به یک‌دسته تحلیل‌های صوری منتهی شده که نه‌تنها با رسالت نظری بنیان‌گذاران این دیدگاه در تعارض است؛ بلکه موضوع پویایی معنا را نادیده می‌گیرد. به همین سبب، پژوهش حاضر در پی آن است که ضمن بازاندیشی در برخی زمینه‌های نظری انفصال و اتصال گفتمانی، به‌منظور تقویت کارایی این رویکرد به طرح چند موضوع مغفول‌مانده بپردازد. البته، برخی از این پیشنهادها اساساً تازگی دارد؛ اما

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

\* M.algone@ltr.ui.ac.ir

بعضی از آن‌ها اگرچه در تأملات نظریه‌پردازان مذکور به شکل صریح یا ضمنی یافته می‌شود، به هر روی، در تحلیل نهایی مغفول مانده است.

**واژه‌های کلیدی:** روایت‌شناسی، انفصال و اتصال گفتمانی، نشانه- معنانشناسی، زبان‌شناسی تعاملی، معنا.

### ۱. مقدمه

یکی از موضوعات بنیادی در روایت‌شناسی که در مباحث نشانه- معنانشناسی<sup>۱</sup> مطرح می‌شود، اتصال و انفصال گفتمانی<sup>۲</sup> است که در فرایند گفتمانی، ذیل بُعد شناختی به آن پرداخته می‌شود. در واقع، این دو شگرد در بسط و قبض حصارهای گفتمانی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند و موجب می‌شوند کلام از جهان درون به برون یا در جهتی عکس، از جهان برون به جهان درون سوگیری کند. بدین‌سان، اتصال و انفصال گفتمانی از سویی به بسط گستره کلامی و از سویی به افزایش شدت عاطفی- هیجانی کلام منجر می‌شود.

باوجود این، آنچه در پژوهش‌های مربوط به این حوزه دیده می‌شود، بیانگر غلبه نوعی تحلیل صوری در این ساحت است؛ در این دست تحلیل‌ها، باوجود التزام روش‌شناختی پژوهش به اصول و مبانی نشانه- معنانشناختی گفتمان، دامنه بحث به تحلیل صوری گفتمان محدود مانده و باینکه بررسی ابعاد شناختی، ادراکی، عاطفی- هیجانی و زیباشناختی در صدر مباحث مربوط به گفتمان قرار دارد، عمده نگرش‌های به‌کاررفته در این پژوهش‌ها اتصال و انفصال گفتمانی را تا حد مؤلفه‌های دستوری، آن‌هم در سطح روساخت، تقلیل داده‌اند و حاصل بررسی‌ها از این منظر، چندان روشنگرانه نیست.

بنابراین، در ادامه پس از طرح مبانی کلیدی در تحلیل نشانه- معنانشناختی گفتمان، لوازم و پیامدهای نظری آن‌ها را بحث و بررسی می‌کنیم. هدف از بازطرح این مباحث، توصیف و واکاوی خاستگاه مبانی این دیدگاه است. به همین منظور، نگارنده با پیشنهاد چند نکته می‌کوشد ضمن تأکید بر لزوم پرهیز از تحلیل‌های صوری و توجه به ساختارهای ژرف معنانشناختی در تحلیل گفتمان، پیشنهادهایی برای تقویت کارایی این

رویکرد به دست دهد؛ زیرا فرض بر آن است که صرف توجه به مؤلفه‌های مطرح شده در نشانه - معناشناسی، دامنه تحلیل را به امکانات صوری محدود می‌کند و به این ترتیب، پژوهش را از رسالت نظری خود دور می‌سازد. بنابراین، کوشیده شده است برای این پرسش پاسخی درخور فراهم آید که چگونه می‌توان با در نظر گرفتن معنا و نحوه شکل‌گیری آن در ضمن جریانی مستمر، پویا و سیال، به ساختارهای ژرف معنایی دست یافت.

## ۲. پیشینه تحقیق

از امتیازات مکتب نشانه‌شناسی پاریس، پویایی و تغییرات بنیادنی است که بنیان‌گذاران این مکتب همواره در دیدگاه‌های خود وارد می‌کرده‌اند. گذر گرماس از نشانه‌شناسی ساختارگرا به نقصان معنا و اتخاذ دیدگاهی که توجه به تحلیل‌های صوری را تقلیل می‌داد، به خوبی بیانگر این ویژگی است. با این همه، کاربست دیدگاه‌های گرماس و پیروان وی در اقلیم زبان فارسی عموماً با نواقص و معایبی روبه‌روست. در واقع، عمده پژوهش‌هایی که با اتکا به رویکرد نشانه - معناشناختی کوشیده‌اند موضوع انفصال و اتصال گفتمانی را بررسی کنند، فارغ از هرگونه رویکرد انتقادی، صرفاً الگوی مذکور را به خدمت گرفته‌اند تا نحوه شکل‌گیری گفتمان را بر این اساس تبیین کنند. از میان این پژوهش‌ها به این موارد می‌توان اشاره کرد: سیدان (۱۳۹۴) الگوی انفصال و اتصال گفتمانی را به طور دربست در اختیار گرفته است تا انسجام معنایی غزل‌های روایی حافظ را بررسی کند. او بر آن است که بررسی اتصال و انفصال گفتمانی نشان می‌دهد روایت در غزل‌های حافظ به یک صورت پیوستاری می‌رسد؛ بنابراین، این گسست‌ها خلی در انسجام معنایی شعر ایجاد نمی‌کنند. فاضلی و علیزاده (۱۳۹۴) با استخدام رویکرد نشانه - معناشناسی به بررسی نظام عاطفی گفتمان در شعر «سفر به خیر» از شفیعی کدکنی می‌پردازند. هدف این مقاله، بررسی شعر «سفر به خیر» از نظر سازوکار تولید و دریافت معنا با تکیه بر وضعیت انفصال و اتصال گفتمانی و اثرگذاری آن در درک مفهوم شعر است. شعیری و کنعانی (۱۳۹۴) در پژوهشی مشترک، کارکردهای نشانه - معناشناختی «رنگ» و «نور» را در داستان «مری کردن چینیان و رومیان در علم نقاشی و صورتگری»

بررسی کرده‌اند. هدف از این پژوهش، مطالعه ویژگی‌های تعاملی و برهم‌کنشی رنگ و نور و نشان دادن جایگاه سمیوسفرهای فرهنگی در گفتمان مولانا است. اسماعیلی و دیگران (۱۳۹۱) ضمن تبیین ویژگی‌های نشانه-معناشناختی «داستان دقوقی» از مثنوی، با روش تحلیلی و توصیفی فرایند، گذر از مربع معنایی به مربع تنشی و نحوه شکل‌گیری فرایند تنشی را در این داستان بررسی و تحلیل کرده و از این رهگذر کوشیده‌اند به این پرسش مهم پاسخ دهند که چگونه فرایند تنشی وضعیت گفتمانی را تغییر می‌دهد و به تولید معناهای سیال منجر می‌شود. البته در این میان، پژوهشی مروری از شریفیان (۱۳۹۱) دیده می‌شود که بدون اتخاذ رویکردی انتقادی کوشیده است عملیات زبانی منظومه شعری «صدای پای آب» سهراب سپهری را براساس الگوی نشانه-معناشناختی گفتمان بررسی کند و به مقوله‌هایی مانند موضع‌گیری گفتمان، گفته‌پرداز و گفته‌خوان، اتصال و انفصال گفتمان، گستره و تنش<sup>۳</sup> گفتمان پردازد. پژوهش مذکور بیش از آنکه قدمی در راه پژوهشی حقیقی برداشته باشد، بیشتر متوجه تلخیص و آموزش ایده‌ای است که به شکل مبسوطی در منابع اصیل‌تر دیده می‌شود. اتخاذ این دیدگاه غیرانتقادی و عطف توجه به کاربست عملی یک الگوی از پیش طراحی شده نگارنده را به این اندیشه واداشت که ضمن واکاوی و توصیف برخی از مبانی نظری این مبحث، جرح و تعدیل‌هایی هرچند مختصر و ابتدایی در این حوزه به عمل آورد. هدف از چنین طرحی اساساً آشکار کردن ضعف‌ها و قوت‌های این رویکرد، تحلیل آن و درنهایت تقویت مبانی آن و در نتیجه، افزایش قدرت کارایی‌اش برای تحلیل است.

### ۳. واکاوی مبانی نظری انفصال و اتصال گفتمانی

#### ۳-۱. معنا به مثابه فرایند

در نظریه کلاسیک نشانه‌شناسی، تولید و تفسیر معنا در گرو برقراری رابطه‌ای یک‌سویه و پدرسالارانه<sup>۴</sup> است که به موجب آن، تولید معنا از طریق رمزگذاری توسط گوینده، نویسنده یا عامل فاعلی در قالب یک متن-اعم از متن زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی- شکل می‌گیرد و تفسیر معنا نیز به همین ترتیب، اما در جهتی معکوس، از طریق

رمزگشایی توسط مخاطب میسر می‌شود. اما در رویکردهای متأخر نشانه-معناشناسی، تولید و تفسیر معنا به رابطهٔ پدرسالارانه محدود یا منحصر نمی‌ماند؛ بلکه مستلزم رابطه‌ای تعاملی است که به‌موجب آن، معنا امری سیال، گریزان و نامتعیّن به‌شمار می‌رود. در این صورت، رویارویی با متن به‌تعبیر هوسرل، به‌مثابهٔ نوعی «شهود است که طی آن سوژه (فاعل شناسایی) و اُبژه (مورد شناسایی) به یک میزان موجودیت دارند» (احمدی، ۱۳۸۲: ۵۴۴). بر این اساس، متن دیگر اُبژه‌ای مادی تلقی نمی‌شود که در انتظار رمزگشایی است؛ بلکه خود همچون سوژه‌ای کنشگر است که در تعامل با گوینده و مخاطب و طی فرایندی شوشی شکل می‌گیرد یا بازسازی می‌شود. در نتیجه، وقتی متن فرایندی مستمر محسوب می‌شود که معنای آن به‌طور مداوم در حال خلق، تغییر یا تحول است. در اینجا با چند موضوع بنیادی روبه‌رویم که در ادامه اهمیت آن‌ها را از منظر فلسفی و معناشناسی بررسی می‌کنیم.

### ۳-۱-۱. فعالیت گفتمانی و زبان‌شناسی تعاملی

پس از فعالیت‌های پژوهشی زبان‌شناسی ساختارگرا و زبان‌شناسی گفتمانی، طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰م زبان‌شناسی تعاملی<sup>۵</sup> وارد عرصهٔ تحلیل مناسبات زبانی شد. عمدهٔ تغییر نظری در این نگرش، توجه به حضور فعال دو قطب تعامل در ساخت معناست. در زبان‌شناسی گفتمانی، گفته‌پرداز و گفته‌خوان هر دو به یک میزان درصدد پُر کردن خلأ معنایی برمی‌آیند و هرکدام با به‌کارگیری توانش‌های خود در ساخت معنا دخیل می‌شوند. بر این اساس، «گفته‌خوان شریک گفته‌پرداز می‌شود تا آنچه را گفتار نهفته در خود دارد، به عرصهٔ ظهور بکشانند» (شعیری، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۴).

### ۳-۱-۲. فاعل گفتمانی به‌مثابهٔ دازاین<sup>۶</sup>

در سنت دکارتی، سوژه فاعل اندیشنده‌ای است که هستی خود را از طریق اندیشیدن ثابت می‌کند: می‌اندیشم، پس هستم؛ یعنی «هرقدر که من شک کنم، باید من وجود داشته باشم، وگرنه نمی‌توانستم شک کنم. وجود من در نفس عمل شک کردن آشکار می‌شود» (کاپلستون، ۱۳۸۹: ۱۱۷). در نگرش انسان‌محورانهٔ دکارت، انسان سوژه‌ای مسلط

شمرده می‌شود که قادر به شناخت موجودات و معنا بخشیدن به آنهاست و به این ترتیب، موجودات هستی از چشم‌انداز وی به اُبژه‌هایی فروکاسته می‌شوند که در مواجهه با انسان منفعل هستند و تنها در انتظار شناسایی باقی مانده‌اند. به هر روی، ما در اینجا می‌کوشیم با اشاره‌ای مختصر به اصطلاح کلیدی هیدگر، یعنی دازاین، نشان دهیم فاعل گفتمانی در تحلیل نشانه‌معناسی گفتمان به‌مثابه دازاین عمل می‌کند و نه سوژه.

هیدگر اصطلاح دازاین را برای نشان دادن حضور انسان در هستی به‌کار می‌برد. این حضور مبتنی بر نوعی «رابطه تأثری بین انسان و هستی پیرامون او» (Blackburn, 1996: 94) است. به این ترتیب، با کاربری دیدگاه پدیدارشناختی در مقوله گفتمان، با این نکته روبه‌رو می‌شویم که فاعل گفتمانی به‌مثابه دازاین عمل می‌کند؛ یعنی همان‌گونه که در تلقی پدیدارشناسی، جهان برای یک فرد انسانی فراورده خود اوست و انسان به تعبیری «فائم به قیام ظهوری» (ورنو، ۱۳۸۷: ۲۲۵) است که «به مجرد هست‌بودن، خودش جهان را ساخته یا تصور کرده است» (همان، ۲۲۷)، متن نیز از قبل موجودیت یا معنایی خودبسنده و تمام‌شده ندارد و فاقد هر نوع قطعیت متافیزیکی است. بنابراین، این فاعل گفتمانی است که به‌مثابه دازاین معنای متن را برمی‌سازد و می‌آفریند. به تعبیر فلسفی، «نخستین گشایش ما به واقعیت از راه کنش‌ها و درگیری‌های [تأکید از من] ماست و فرض اینکه تماشاگری بی‌طرف- سوژه- واقعیت را می‌بیند، بیانگر نگرشی یک‌سویه و جزءنگر است» (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۵۰). به این ترتیب، در تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان رویکرد ما به فاعل گفتمانی به‌عنوان عاملی کنشگر که در خلق معنا دخیل است، برگرفته از تلقی پدیدارشناسی درباب وجه التفاتی آگاهی است. درواقع، به تعبیر پدیدارشناختی، منظور از وجه التفاتی آگاهی، نیت‌مندی یا جهت‌گیری آن به‌سوی چیزهاست. بر این اساس، می‌توان گفت «وجه التفاتی آگاهی کنشی است که معناها را می‌آفریند» (احمدی، ۱۳۸۲: ۵۴۶). به بیان ساده‌تر، در این دیدگاه، واقعیت اُبژه جای خود را به معنایی می‌دهد که اُبژه در ذهن پیدا می‌کند. بر این اساس، معنا برساخته سوژه است و نه امری فی‌نفسه. به همین دلیل است که معنا همواره در نوعی غیاب به‌سر می‌برد. البته، در زبان‌شناسی تعاملی تصور بر این است که نحوه بازسازی معنا و راه‌های وصول

به آن را می‌توان از طریق بررسی نحوه تعامل گفته‌خوان و گفته‌یاب با متن به دست آورد. در ادامه، با طرح مبحث فراشدهای ارتباطی، موضع‌گیری گفتمانی و شاخص‌های ارجاعی، این موضوع را تبیین می‌کنیم.

### ۳-۱-۳. فراشدهای ارتباطی

در بررسی فراشدهای ارتباطی، اعم از ارتباط کلامی و غیرکلامی،<sup>۷</sup> دو نگرش کلی وجود دارد:

در نگرش نخست، موضوع «انتقال پیام» (Fiske, 1990: 3) اهمیت دارد. بر این اساس، ارتباط به معنای وسیع آن، دربرگیرنده تمام پدیدارهای اجتماعی‌ای است که مستلزم انتقال پیام از مبدأ به سوی مقصد هستند. آنچه در مبحث ارتباط به مثابه انتقال پیام اهمیت پیدا می‌کند، موضوع فهم پیام از طرف دریافت‌کننده است. بنابراین، چنانچه در یکی از مؤلفه‌های مذکور نقصی روی دهد، انتقال پیام با مشکل روبه‌رو می‌شود و ممکن است نقص در ارتباط به بدفهمی، سوءتفاهم و گاهی نفهمیدن اصل پیام منتهی شود.

در نگرش دوم، موضوع «تولید و مبادله معنا» (همان، ۳) اهمیت دارد؛ به همین سبب، در این نگرش، بررسی و تحلیل ارتباط در پرتو توجه به مؤلفه‌هایی مانند متن و دلالت‌مندی آن از منظر نشانه‌شناختی امکان‌پذیر می‌شود. در همین راستا، پرسش اصلی در این حوزه به نحوه تعامل متن با مخاطب و امکانات نشانه‌شناختی متن برای ایجاد دلالت‌مندی محدود می‌شود. در واقع، به سبب آنکه در این دیدگاه مخاطب پیام در خلق معنا به هیچ‌وجه منفعل به‌شمار نمی‌رود و به تعبیری، حامل تجربه‌های فرهنگی خاص خویش است، این‌گونه استدلال می‌شود که «مخاطب تجربه‌های فرهنگی خود را بر رمزگان و نشانه‌های موجود در متن اعمال می‌کند و بدین‌سان، معنای متن را برمی‌سازد» (همان‌جا). در مجموع، موارد زیر این نگرش را از دیدگاه نخست متمایز می‌کند:

۱. توجه به خلق معنا در رابطه‌ای تعاملی و نه فهم یک‌سویه آن؛
۲. فعال بودن مخاطب در خلق معنا و در نتیجه تفسیر متن؛
۳. توجه به حضور تفاوت‌های فرهنگی در ساخت‌دهی به معنا؛

۴. بررسی زمینه‌های نشانه‌شناختی شکل‌گیری معنا و دلالت‌مندی متن.

چنین تمایزهایی در نحوه تحلیل ارتباط به این پرسش می‌انجامد: امکانات نهفته یا آشکار متن چگونه شکل‌گیری معناهاى ثابت یا سیال را ممکن می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش است که با دو رویکرد متفاوت به متن و معنا روبه‌رو می‌شویم: «فرایند تعاملی معنا در متن گشوده و کشف معنا در متن بسته» (Landowski, 2004: 17). وقتی متن محصولی تمام‌شده و خودبسنده به‌شمار می‌آید، معنا در نهایت به یک کلیت معنایی پیش‌بینی‌پذیر تقلیل می‌یابد که به‌مثابه کلیت مفروض در متن جای دارد. نحوه شکل‌گیری عناصر متن به‌نحوی است که امکان بازسازی آن را برای مخاطب فراهم می‌آورد و چنانچه برداشت یا تأویل‌های متفاوتی از معنا وجود داشته باشد، همگی آن‌ها در برابر یک تأویل قطعی رنگ می‌بازند و در واقع، عرصه متن به‌گونه‌ای تصور می‌شود که هرچه هم بتوان در آن جولان داد، در نهایت باید سر بر آستانه تسلیم فرو نهاد و آن معنای مفروض را به‌عنوان معنای نهایی پذیرفت. بدین‌سان، در متن بسته با نوعی ماهیت‌باوری<sup>۱</sup> متافیزیکی - همانند قول به جوهر در نظریه ارسطو - روبه‌رویم. بنابراین، در این نگرش متن به‌منزله یک نظام نشانه‌شناختی، مشتمل بر داده‌هایی است که براساس یک برنامه‌ریزی منطقی - خواه به‌لحاظ ساختاری و خواه به‌واسطه اراده مؤلف - به‌گونه‌ای تنظیم شده است که رویکرد تفسیری مخاطب در نهایت موجب کشف و بازسازی معنای نهفته در متن می‌شود.

اما وقتی از فرایند تعاملی معنا در متن گشوده سخن می‌رانیم، حضور متن به‌عنوان دیگری مطرح است؛ متنی که «در برابر ما حضور دارد و در همه شرایط قابل تقلیل به وضعیت یک اَبژه نیست» (بابک معین، ۱۳۹۴: ۳۶). در این حالت، به تعبیر هوسرل، با نوعی «التفات یا نیت‌مندی» روبه‌رویم؛ یعنی متن مانند اَبژه‌ای است که به‌طور بالقوه دارای معنای سیال و متکثر است و این «گوهر آگاهی ماست که معنای چیزها را می‌سازد و در نتیجه به اَبژه آگاهی - در اینجا متن - شکل می‌دهد» (احمدی، ۱۳۸۲: ۵۴۶). بدین‌سان، متن به‌مثابه «پدیداری در حال شدن» جلوه‌گر می‌شود؛ بنابراین، فقط از طریق تعامل کنشگرانه گفته‌پرداز، متن و گفته‌یاب است که معنا یا معناهایی تولید و برساخته می‌شود. پس در این رویکرد، تعریف نشانه - برخلاف رویکرد عینیت‌گرایانه یا اَبژکتیو



ساختارگرایانه که نظام صلب و سخت نشانه‌ها را حتی در غیاب سوژه انسانی دارای اعتبار و اصالت دلالتی و معنایی تلقی می‌کند- در فرایند تعاملی نه تنها حضور تفسیرگر یا سوژه انسانی در سازمان‌دهی و خلق معنا بنیادی است؛ بلکه معنا اساساً «تحول‌پذیر، چندوجهی و سیال» (شعیری، ۱۳۹۲: ۳) به‌شمار می‌رود.

### ۳-۱-۴. موضع‌گیری گفتمانی

در تعامل زبانی، آنچه موجب می‌شود طرفین گفت‌وگو بتوانند به‌موجب آن به فهمی حداقلی برسند، وجود مؤلفه‌ای مادی است که محدود به حصارهای زبانی است؛ این مؤلفه همان گفته<sup>۹</sup> است. گفته به‌عنوان محصولی مادی، برخوردار از مجموعه‌ای عناصر نشانه‌شناختی است که بر نظام مشخصی استقرار یافته‌اند؛ بنابراین، فهم معنای گفته به‌مثابه پدیداری که «سرشت بسته، ایستا و کامل» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۲۵۲) دارد، منوط به کشف روابط معنایی موجود در این نظام است. البته، اگر در بحث گفتمان<sup>۱۰</sup> «خود را به حوزه محصول یا گفته محدود کنیم، دچار نوعی ایستایی در بررسی خود می‌شویم» (شعیری، ۱۳۹۲: ۲۸)؛ زیرا گفتمان بیش از آنکه محدود یا متکی به تولید زبانی باشد، متوجه عمل یا کنش زبانی است. در کنش زبانی، این فرایند تولید یا گفته‌پردازی است که اهمیت پیدا می‌کند، نه خود محصول تولیدشده. بنابراین، در فرایند گفته‌پردازی<sup>۱۱</sup> با حضور زنده و فعال گفته‌پرداز<sup>۱۲</sup> روبه‌رو می‌شویم. اما چگونه می‌توان ردپای گفته‌پرداز را در گفته شناسایی کرد؟

در پاسخ به این پرسش، مکاریک تأکید می‌کند «بررسی گفته‌پردازی در معنای اصلی آن به‌لحاظ روش‌شناختی ناممکن می‌نماید» (۱۳۸۳: ۲۵۲). با این همه، از آنجایی که شرط استقرار گفته، پذیرش وجود یک گفته‌پرداز مفروض و به همین ترتیب، شرط حضور عنصر فعالی همچون گفته‌پرداز در گفتمان، وجود عینی و مادی گفته است؛ پس می‌توان پذیرفت گفته و گفته‌پرداز لازم و ملزوم یکدیگرند و برای بررسی گفته‌پردازی راهی جز بررسی گفته وجود ندارد. به همین سبب، اکثر پژوهش‌ها با «برابرانگاری گفته‌پردازی با ردهایی که این کنش در گفته از خود به‌جای می‌گذارد» (همانجا)، کار

خود را ادامه داده‌اند؛ هرچند چنین محدودیتی ممکن است به شکل‌گیری تحلیل‌های صوری در این باب منتهی شده باشد.

### ۳-۱-۴-۱. ردّ پای گفته‌پرداز در گفته

کورتز<sup>۱۳</sup> می‌گوید: «گفته‌پردازی را نمی‌توان به‌مثابه واقعی بیرون از گفته به‌شمار آورد و از آنجایی که به‌شکل ضمنی نشانه‌هایی از خود درون گفته به‌جا می‌گذارد، باید آن را جزو جدایی‌ناپذیر گفته دانست» (1991: 246). روی آوردن به گفته به‌منظور شناسایی ردّ پای گفته‌پرداز، ظاهراً نخستین بار با پژوهش‌های بنونیست<sup>۱۴</sup> آغاز می‌شود که در تحلیل‌های خود درباب نظام گفتمان، متوجه تفاوتی ظریف بین دال- در حالت کلی- و نوعی از دال به‌نام دالّ تهی<sup>۱۵</sup> می‌شود. او با فهم تفاوت اسم به‌مثابه دال و ضمیر شخصی به‌مثابه دالّ تهی، نکته‌ای را تبیین می‌کند که به فهم نظام گفتمان و گفته‌پردازی یاری می‌رساند. همان‌طور که می‌دانیم، «اسم به انگاره‌ای ثابت و عینی دلالت می‌کند که همواره یکسان است» (تادیه، ۱۳۷۸: ۲۲۰)؛ اما ضمیر شخصی مانند «من» بر شخصی دلالت می‌کند که بیانگر مرحله‌ای گفتمانی است. به بیان ساده‌تر، در هر ارتباط کلامی که مستلزم حضور گوینده و شنونده است، آن که می‌گوید «من»، عموماً گفته‌پرداز است و از آنجایی که گفته‌پرداز حضور خود را از طریق ضمیر «من» در گفتمان اثبات می‌کند، می‌توان گفت دالّ من یک دالّ تهی است؛ اما «همین‌که گوینده‌ای اظهار آن را به‌عهده گرفت، دیگر یک دالّ پُر [دالّ بامسمی] می‌شود» (همان، ۲۲۱). درواقع، کاربرد این دست نشانه‌هاست که تولیدات زبانی را از مرز گفته به سطح گفتمان نزدیک می‌کنند. البته، این فرایند به سایر عناصری که «مستعد تطابق صوری» (همان‌جا) با آن هستند نیز منتقل می‌شود. برای نمونه، قید زمان، قید مکان، شناسه فعل و زمان فعل از شاخص‌های صوری‌ای هستند که با بررسی نحوه انتظام آن‌ها در گفته می‌توان حضور بالفعل گفته‌پرداز را در تعامل زبانی بازجست.

بنونیست در *مسائل زبان‌شناسی عمومی* بحثی را به ماهیت ضمیرها اختصاص داده و اهمیت آن‌ها را در گفته‌پردازی متذکر شده است. او با پذیرش الگوی چارلز موریس<sup>۱۶</sup> در باب سطح پراگماتیک زبان به‌صراحت می‌گوید:

پاره‌گفتارهایی که در آن ضمیر شخصی من دیده می‌شود به سطحی از زبان تعلق دارند که به گفته موریس، سطح پراگماتیک زبان نام دارد. این سطح مشتمل است بر الف. خود نشانه‌ها و ب. کسی که از این نشانه‌ها استفاده می‌کند (Benveniste, 1991: 217).

به این ترتیب، باینکه اسم می‌تواند مرجع عینی و ثابتی داشته باشد، ضمیر شخصی «من» به چیزی در جهان خارج ارجاع نمی‌دهد و در واقع، ارجاع آن متکی به واقعیت خود گفتمان است و به تعبیری، در هر بار گفتن «من»، این گوینده یا گفته‌پرداز است که مرجع گفتمانی ضمیر را اشغال می‌کند. بر این اساس، «ضمیرها همواره به کنشی یگانه و منفرد تعلق دارند» (همان‌جا)؛ کنشی با عنوان گفتار<sup>۱۷</sup> که زبان<sup>۱۸</sup> به واسطه آن خود را عینیت می‌بخشد. بنابراین، آن که من را به زبان می‌آورد، فاعل گفتمانی یا گفته‌پرداز است که با صورت‌بخشی به گفته به عنوان محصولی مادی، فرایند گفتمانی را نیز به مثابه فراشدی فعال و پویا پدید می‌آورد. بنابراین، اگر بپذیریم که ضمیر شخصی من به مدلول یا مرجعی که همیشه همان باشد یا به مفهومی ثابت از من دلالت نمی‌کند، آن‌گاه هم‌زبان با بنویست باید اذعان کرد که «من به عمل گفتمانی فردی برمی‌گردد» (تادیه، ۱۳۷۸: ۲۲۳) که خود را از طریق ادا کردن من تعیین بخشیده است. این بدان معناست که بررسی حضور گفته‌پرداز در فرایند گفتمانی منوط است به تحلیل و بررسی گفته و نیز تأکید بر مجموعه‌عناصری که به نحوی مستعد، تبیین صوری حضور فاعل گفتمانی در پاره‌گفتارها باشند. به این ترتیب، بررسی حضور گفته‌پرداز در گفتمان، از طریق بررسی نحوه انتظام ضمیرهای شخصی، افعال، قیدها و... تا میزان زیادی محتمل می‌نماید؛ هرچند به هیچ‌وجه به آن محدود نمی‌شود. در ادامه، با بررسی شاخص‌های ارجاعی گفتمان، نحوه شکل‌گیری انفصال و اتصال گفتمانی را از این منظر بررسی می‌کنیم و ضعف‌ها و قوت‌های آن را باز می‌نماییم.

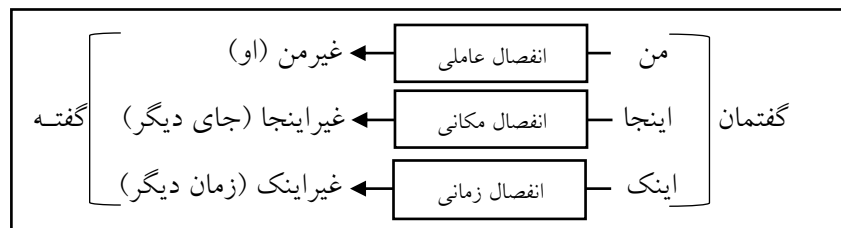
### ۳-۱-۵. شاخص‌های ارجاعی: اتصال و انفصال گفتمانی

یکی از موضوعات بنیادی در اعمال گفتمانی، اتصال و انفصال است که در فرایند گفتمان نقش مهمی ایفا می‌کند. فهم نحوه عملکرد اتصال و انفصال گفتمانی مستقیماً به فهم تمایز بین گفته و گفتمان وابسته است. در واقع، «گفته حکم موضوعی معنادار یا

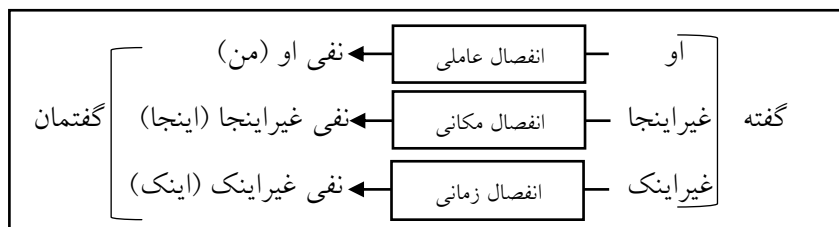
شناختی را دارد و گفتمان عمل یا فعالیتی است که به تولید گفته منجر می‌شود» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۴). بر این اساس، وقتی گفته‌پرداز به‌مثابه عامل گفتمانی، خود را در مرکز تعامل زبانی می‌بیند یا متوجه جهان درون خویش است، اظهارات وی عموماً به‌سوی خود وی جهت‌گیری می‌کند و گفتمانی به‌معنای اصیل آن شکل می‌گیرد. بدیهی است در چنین فرایندی گفته‌پرداز از طریق سه عامل گفتمانی یعنی اتصال عاملی، اتصال زمانی و اتصال مکانی کلام را به‌سوی خود هدایت می‌کند. البته، عملیات اتصال گفتمانی «به‌سبب بازگشت به بنیان‌های گفتمان یعنی "من، اینجا و اینک" موجب محدود شدن گستره کلامی می‌شود» (شعیری، ۱۳۹۲: ۲۶) و کلام را به گفته‌پرداز و جهان وی محدود می‌کند.

به همین منوال، وقتی گفته‌پرداز بعضی از واژه‌های متعلق به خود را به بیرون از خود هدایت کند، عبور از گفتمان به گفته میسر می‌شود؛ یعنی گفته «با نفی من، اینجا و اینک و از طریق عملیات برش یا انفصال گفتمانی شکل می‌گیرد» (شعیری، ۱۳۸۸: ۵۸). بنابراین، سه عامل گفتمانی در انفصال شامل انفصال عاملی، زمانی و مکانی به بسط گستره کلام و گستردگی آن منتهی می‌شود. درواقع، چنین قابلیت‌هایی امکان رویارویی ما را با جهان‌های دیگر فراهم می‌آورد و بدین‌سان، مجال‌گذار را از گفته بسته و محدود گفته‌پرداز به گفته گسترده و نامحدود میسر می‌کند. شمایل زیر که آن را از شعیری (۱۳۸۸) به‌عاریت گرفته‌ایم، به بهترین وجه این بحث را می‌نمایاند:

جدول ۱. گذار از گفتمان به گفته



## جدول ۲. گذار از گفته به گفتمان



البته، عملیات اتصال و انفصال فقط به حوزه گفتمان محدود نمی‌شود؛ بلکه نمونه‌هایی از این عملیات را می‌توان درون گفته نیز مشاهده کرد (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۸: ۶۰-۶۱). این موضوع عمدتاً در نقل‌قول‌ها یا خطاب‌هایی به چشم می‌خورد که درون گفته شکل می‌گیرند. در گفته‌ای مانند:

۱. کشاورز رو به همسرش گفت: «من امشب باید جایی بروم، تو منتظر نباش»

با اتصالی گفتمانی مواجهیم که به موجب آن، ضمیرهای شخصی من و تو، شناسه فعلی در فعل «بروم» و فعل امری «نباش» همگی در شکل‌گیری آن دخیل هستند. به همین منوال، در گفته‌ای مانند:

۲. کشاورز رو به همسرش گفت: «کدخدا دیشب روستا را به مقصد نامعلومی ترک

کرد»

انفصال گفتمانی مبتنی بر انفصال عاملی (کدخدا و شناسه فعلی در «ترک کرد»؛ سوم‌شخص مفرد)، انفصال زمانی («دیشب») و انفصال مکانی («مقصدی نامعلوم») شکل گرفته و موجب گستردگی حیطه کلام در درون گفته شده است.

در ادامه خواهیم دید اتصال و انفصال گفتمانی تا زمانی که خود را به تحلیل‌های صوری‌ای از این‌دست محدود کند، در تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان کارایی چندانی ندارد. دست‌کم در حوزه داستان مدرن و شعر غنایی یا رمانتیستی-در معنای عام آن- که موضوع بررسی ما خواهد بود، این مبحث نیازمند بازاندیشی، جرح و تعدیل و بیان پیشنهادی علمی‌تری است.

۳-۱-۵-۱. چند پیشنهاد: بازاندیشی و جرح و تعدیل در انفصال و اتصال گفتمانی

### – همذات‌پنداری<sup>۱۹</sup> من با آبژه‌های جهان عینی

وقتی کورتز درباب اتصال گفتمانی تأکید می‌کند: «آنچه فرایند گفتمانی را می‌سازد، هم‌آمیختگی سه عنصر اساسی من - اینجا - اینک است» (1998: 52)، این قضیه ممکن است در ادبیات داستانی آن‌هم با اما و اگرهایی صادق باشد؛ اما در حوزه شعر به‌ویژه شعر غنایی، یقیناً نمی‌توان آن را بی‌چون‌وچرا پذیرفت. این ادعا بر این اصل استوار است که در شعر غنایی، ما با وجهی از گفته‌پردازی رویارو می‌شویم که در آن گفته‌پرداز از زبان کاینات هستی سخن می‌گوید یا به‌تعبیری، شاعر خود را با اشیای جهان یکی و یگانه می‌انگارد. بر این اساس، این مذهب به‌اصطلاح وحدت وجودی در شعر رمانتیستی موجب می‌شود اشیا و آبژه‌های هستی برخلاف روند معمول، بی‌روح و بی‌جان نباشند و درواقع، بازتاب عینی جهان درون شاعر به‌شمار آیند. چنین رویکردی که مبتنی بر نوعی همذات‌پنداری گفته‌پرداز با جهان خارج است، از شاخصه‌های برخی از شعرهای غنایی به‌معنای عام آن است. در این همذات‌پنداری، سنگ و گل و پرند (به‌طور کلی جماد و نبات و حیوان) فی‌نفسه مطرح نیستند و چنانچه این کاینات با شگردی مانند تشخیص به سخن درآیند یا صرفاً خصایص مادی و درونی آن‌ها توصیف شود، به‌هیچ‌روی کارکرد مستقل آن‌ها به‌مثابه آبژه مادی مستقل مورد نظر نیست و درواقع، همگی آن‌ها بازتاب من درونی گفته‌پرداز یا شاعر است.

بدیهی است بی‌توجهی به این شاخصه موجب می‌شود در تحلیل شعر یا داستان مدرن، گفتمان درونی گفته‌پرداز تا حد گفته‌ای یک‌سویه فروکاسته شود؛ این گفته فارغ از جهان شاعر، در جایی دیگر و زمانی مستقل از وی، توسط سوژه‌ای منفصل به تجربه درآمده است؛ حال آنکه اصل ماجرا از این قرار است که در این قبیل آثار، گفته‌پرداز در تک‌تک کاینات حضور دارد و از زبان آن‌ها سخن می‌گوید؛ بنابراین، هر گُشی یا خصیصه‌ای را که به اشیای هستی منتسب می‌کند، درواقع ویژگی ذاتی، درونی یا عاطفی خود شاعر یا نویسنده است که در جهان عینی فراقنی شده است.

برای مثال، داستان کوتاه «درخت گلابی» که نمونه‌ای از داستان‌های مدرن به‌شمار

می‌رود، با این بند آغاز می‌شود:

تمام درختان باغ دماوند بار داده‌اند جز درخت گلابی - درخت طناز و خودنمای گلابی - و این حقیقت رسواکننده را باغبان پیر سمج، هر صبح، هنگام آب دادن درختان باغ با اندوه و خشم، به گوش من می‌رساند. چشمم را که باز می‌کنم پشت پنجره اتاقم منتظر ایستاده و نمی‌فهمد که سرنوشت مغموم گیاهان ابله و خوشی یا ناخوشی سبزه و چمن و علوفه ربطی به من ندارد (به من نویسنده و فیلسوف) و متوجه نیست که حواس من جایی دیگر است، جایی ماورای اتفاق‌های کوچک زمینی و حادثه‌های حقیر روزانه (ترقی، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

در فضای آغازین داستان، نحوه توصیف درخت گلابی موجب می‌شود کلام به بیرون از گفته‌پرداز هدایت شود (در اینجا با درختی در باغ دماوند روبه‌رویم که ظاهراً در میان تمام درختان، تنها درختی است که بار نداده است)؛ اما وقتی ضمیر شخصی من در ترکیب‌هایی با ارزش‌های متفاوت نحوی (گوش من، چشمم، می‌کنم؛ ربطی به من ندارد، من نویسنده و فیلسوف، حواس من) پدیدار می‌شود، به تعبیر نشانه - معناساختی، موجب پیدایی اتصال گفتمانی و در نتیجه، جهت‌گیری کلام به سوی دنیای درونی گفته‌پرداز می‌شود. با این همه، تحلیل در همین حد متوقف نمی‌شود؛ زیرا ما معتقدیم مؤلفه‌های مادی موجود در این بند - که براساس یک تحلیل صوری، نشانه‌هایی صریح از انفصال گفتمانی به‌شمار می‌روند که در ظاهر موجب افزایش گستره شناختی کلام می‌شوند - همگی به نحوی انعکاس تجربیات درونی شاعر و در واقع، بازتاب خود وی هستند. به تعبیر پاینده، «طنازی و خودنمایی ویژگی‌هایی هستند که مصداقشان را باید در رفتار انسان جست» (۱۹۹۱: ۱۱۳). با چنین تحلیل‌هایی در فضای کلی داستان می‌توان این‌گونه استدلال کرد که حضور درخت گلابی در طول این داستان به‌همراه عناصر مادی دیگری مانند سبزه، چمن، علوفه، درختان و باغ در یک تحلیل صوری ظاهراً بیانگر افزایش گستره شناختی کلام و در نتیجه کاهش فشار عاطفی هستند؛ اما حضور این مؤلفه‌ها از آنجایی که همگی جهان درونی گفته‌پرداز را بازتاب می‌دهند، موجب افزایش گستره شناختی کلام و به‌موازات آن افزایش فشار عاطفی می‌شوند.

مؤلفه‌های زمانی و مکانی موجود در این بند نیز باینکه به جهان بیرونی گفته‌پرداز تعلق دارند، در تحلیل نهایی این واقعیت را بیان می‌کنند که زمان و مکان نیز از منظر گفته‌پرداز، به سبب درونی شدن تجربه، در واقع متعلق به اینک - اینجا خود گفته‌پرداز

است. بر این اساس، از آنجایی که «هسته مرکزی این داستان را تحولات درونی شخصیت اصلی تشکیل می‌دهد» (همان، ۱۲۱)، آنچه در نگاه نخست به‌مثابه اُبژه‌ای مادی در جهان خارج به‌نظر می‌رسد، در نگاهی عمیق‌تر، خودِ گفته‌پرداز است که به جهان بیرون فرافکنده شده است. پس می‌توان گفت توصیف دنیای بیرون گاهی به‌منظور تبیین دنیای درونی گفته‌پرداز استخدام می‌شود؛ به همین سبب، این شگرد باوجود افزایش گستره شناختی، تنش عاطفی را نیز تشدید می‌کند.

#### – حضور تلویحی گفته‌پرداز در گفتمان

در یک انفصال گفتمانی معمول، گفته‌ای را مشاهده می‌کنیم که فاعل یا نهاد آن دِگری یا غیرمن است؛ اما گاهی همان‌طور که گرماس تأکید می‌کند: «گفته‌پرداز گفته فرافکنی شده را به‌تعویق می‌افکند و مسئولیت آن را به‌عهده خود می‌گیرد» (1988: 104). برای مثال، اگر بگوییم: من یقین داشتم که کسی در آن مزرعه زندگی نمی‌کرد، با استفاده از عبارتی همچون «من یقین داشتم» یا عبارت‌های مشابهی مانند «به‌نظر من، به‌گمان من، من تصور می‌کنم و...» حضور گفته‌پرداز به‌صورت تشخیص‌یافته‌ای آشکار می‌شود؛ بنابراین، چنین ساختاری به شکل‌گیری اتصال گفتمانی و در نتیجه، تبدیل گفته به گفته‌پردازی منتهی می‌شود. البته، به‌زعم ما، موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. به‌نظر می‌رسد در گزاره‌هایی که محتوای اخباری آن‌ها به امور خاصی مربوط است، مانند «علی و مریم با هم ازدواج کرده‌اند» می‌توان با ذکر عبارتی همچون «تازگی‌ها فهمیده‌ام...» یا «من تصور می‌کنم...» در آغاز این جملات، کلام را از طریق ذکر صریح گفته‌پرداز به‌سوی گفته‌پردازی سوق داد. اما چنانچه محتوای اخباری گزاره موضوعی عام یا جهان‌شمول باشد و گفته‌پرداز بر این باور باشد که محتوای اخباری گزاره محل تصدیق تمام یا بیشتر سخنوران زبان است، ممکن است «مسئولیت گفته‌ای را که در آغاز به گفته‌پرداز واگذار شده، پس بگیرد» (همان‌جا). در نتیجه چنین رویکردی می‌توان به حضور گفته‌پرداز در گفته پی برد، بی‌آنکه صریحاً به آن اشاره شده باشد. برای نمونه، در گزاره «زمین گرد است» حضور تلویحی گفته‌پرداز به‌واسطه



جهان‌شمول بودن محتوای اخباری آن تصدیق‌پذیر است؛ یعنی این گفته در نهایت قابل تحویل است به «من معتقدم زمین گرد است».

بنابراین، با توجه به مبحث حضور تلویحی گفته‌پرداز، باید دقت کرد که گفته‌پرداز با سلب مسئولیت از خود و طرح گفته به‌مثابه گفته‌ای اخباری که عمومیت دارد، حضور صریح خود را به‌تعویق می‌افکند و به‌نحوی خود را از چشم گفته‌یاب پنهان می‌کند؛ اما در تحلیل نهایی باید حضور فعال و درعین حال نهفته وی را در فرایند گفتمانی لحاظ کرد. برای نمونه وقتی حافظ می‌گوید:

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

ظاهراً در مصراع دوم با گفته‌ای روبه‌رویم که به‌واسطه حضور عوامل انفصال گفتمانی، از جهان درونی گفته‌پرداز فاصله گرفته و به جهان‌های دیگر روی آورده است؛ اما چنین تحلیلی کاملاً صوری و ناشی از بی‌توجهی به حضور تلویحی گفته‌پرداز است. بر این اساس، در تحلیل نهایی باید گوینده یا به‌تعبیر گرماس، فاعل گفته‌پردازی را از فاعل گفته متمایز کرد. بنابراین، برخلاف تحلیل صوری که به‌موجب آن، عشق مسندالیه یا فاعل گفته به‌شمار می‌رود، توجه به این پرسش که «چه کسی است که دراصل سخن می‌گوید؟» (همان، ۱۰۵) ما را به این سو‌هدایت می‌کند که دریابیم این شاعر است که ضمن طرح چنین حکم کلی‌ای، خود نیز به‌مثابه گفته‌پرداز در پس پشت این ادعا ایستاده است و بنابراین، حضور وی به‌صورت تلویحی در گفته مذکور احساس می‌شود.

از پیامدهای منطقی این بحث در بررسی شعر می‌توان به تغییر و گردش آزاد مخاطب و متکلم اشاره کرد که پورنامداریان (۱۳۸۰) به‌طور مفصل در فصل پنجم کتابش به آن پرداخته است. خواننده علاقه‌مند می‌تواند این بحث را با رجوع به کتاب مذکور دنبال کند.

#### – قطبی شدن<sup>۲۰</sup> مؤلفه‌ها در گفتمان

در انفصال گفتمانی، با «قطع ارتباط گفته‌پرداز با گفتمان یا حذف حضور مستقیم وی روبه‌رو می‌شویم» (شعیری، ۱۳۹۲: ۲۲)؛ به همین سبب، انفصال گفتمانی موجب می‌شود گفته‌پرداز جهان محدود و منحصر به‌خود را ترک کند و به جهان‌های ممکن دیگری

روی بیاورد که توجه به آن‌ها موجب بسط گفته و دامنه کلام می‌شود. بر این اساس، در تحلیل چنین موضوعی، پرداختن به مؤلفه‌هایی همچون عامل، مکان و زمان اهمیت می‌یابد و نیز توجه به اینکه بسامد این مؤلفه‌ها در یک فرایند گفتمانی تا چه میزان موجب افزایش دامنه کلام و در نتیجه، انفصال شده است. اما به نظر می‌رسد تقلیل بحث انفصال به پاره‌ای عوامل نحوی که عمدتاً متوجه مؤلفه‌های صوری است، در تحلیل نهایی کارایی چندانی ندارد و این بحث بدون توجه به یکی دو نکته پیشنهادی ما، از حدود و ثغور مشخصات نحوی کلام فراتر نمی‌رود؛ به همین سبب، در ادامه بحث به این نکته می‌پردازیم که قطبی شدن مؤلفه‌ها چه تأثیری در شکل‌گیری گفتمان دارد.

در تحقق فرایند گفتمانی، گاهی برخی مؤلفه‌ها به‌سوی غیرمن یا دیگری هدایت شده، بسط کلام را موجب می‌شوند؛ برای نمونه، در پژوهشی در باب شعر حافظ گفته شده است که در جهان شعری حافظ «شخصیت‌هایی چون صوفی، زاهد، محتسب، یار، مغیچه، پیر می‌فروش، شیخ، هاتف میخانه و... زمینه بسط دامنه کلام و در نتیجه، انفصال را فراهم می‌آورند» (سیدان، ۱۳۹۴: ۱۶). براساس پژوهش مذکور، نشانه‌هایی مانند «سرای مغان، میخانه، دیر مغان، صومعه، مسجد و... زمینه‌ساز انفصال مکانی می‌شوند» (همان، ۱۹). اما به‌زعم نگارنده، تفکیک مؤلفه‌های عاملی، مکانی یا زمانی برحسب چنین تحلیل‌هایی موجب تقلیل اهمیت بحث و بروز رویکردی اتر به موضوع می‌شود. در تأیید این مدعا، همین بس که متذکر شویم اندکی توجه به نحوه بسط کلام به‌روشنی تبیین می‌کند که تمام این الفاظ و نشانه‌ها قابل طبقه‌بندی به دو گروه متقابل هستند؛ یعنی درنهایت، شخصیت‌هایی که باعث شکل‌گیری انفصال عاملی شده‌اند، در دو گروه قطبی می‌شوند:

الف. صوفی، زاهد، محتسب، شیخ و...؛

ب. یار، مغیچه، پیر می‌فروش، هاتف میخانه و... .

به همین منوال، عوامل زمینه‌ساز انفصال مکانی نیز در دو گروه متقابل قطبی می‌شوند:

الف. سرای مغان، میخانه، دیر مغان و...؛

ب. صومعه، مسجد و... .

بنابراین، قطبی شدن مؤلفه‌ها در گفتمان با اینکه موجب بسط دامنه کلام می‌شود، شرایطی را فراهم می‌آورد که گفته‌پرداز به‌طور تلویحی در یکی از دو سوی عناصر قطبی شده حضور همدلانه یا فعال داشته باشد؛ بدین‌سان، با وجودِ فرافکنی گفته به سوی جهان‌های دیگر، همچنان در برخی آنات و لحظه‌ها به‌طور نهفته یا غیرمستقیم حضور تلویحی خود را در فضای متن بگستراند و به این ترتیب، به یکی از شکل‌های زیر موجب افزایش تنش عاطفی شود:

۱. از طریق رویارویی مؤلفه‌هایی که به‌واسطه قطبی شدن‌شان دو جبهه متفاوت را شکل داده‌اند؛

۲. از طریق جهت‌گیری همدلانه گفته‌پرداز به سوی یکی از قطبین<sup>۲۱</sup>.

بر این اساس، به‌نظر می‌رسد در بررسی انفصال گفتمانی نباید دامنه بحث را به الفاظ و واژگان محدود کرد. در واقع، چنین تحلیلی مستلزم این است که پس از شناسایی انفصال عاملی، مکانی یا زمانی، در صورت امکان، نخست موضوع قطبی‌شدگی را بررسی کنیم و سپس با تعیین جایگاه ارزشی هر شبکه به این موضوع پردازیم که گفته‌پرداز به‌طور صریح یا تلویحی در کدام‌یک از جبهه‌ها حضور فعال یا همدلانه دارد. بدیهی است چنین رویکردی این امکان را فراهم می‌آورد که محتوای عاطفی کلام را بهتر بتوان شناسایی و تبیین کرد.

#### – اهمیت محور جانشینی در بسط گفتمان

از منظر زبان‌شناسی ساختارگرا، شکل‌گیری هر گزاره مستقل زبانی منوط به عملکرد هم‌زمان دو محور افقی و عمودی است. در محور عمودی، با پارادیم‌هایی روبه‌رویم که مؤلفه‌های موجود در آن طبق اصل مشابهت گرد هم آمده‌اند. این انتخاب‌ها در محور افقی براساس اصل مجاورت یا هم‌نشینی در کنار همدیگر قرار می‌گیرند و در نهایت، به ساخت گزاره منجر می‌شوند (ر.ک: Chandler, 2003: 83-90).

هر انتخاب در محور جانشینی موجب می‌شود جهان گفته به سوی موضوع متفاوتی جهت‌گیری کند و در نتیجه، کارکرد شناختی گفتمان و به تبعیت از آن انفصال گفتمانی را تقویت کند؛ اما به‌زعم ما، اهمیت محور جانشینی زمانی آشکار می‌شود که هر انتخاب نه تنها موجب ایجاد انفصال گفتمانی نمی‌شود؛ بلکه یکی از شگردهای ایجاد اتصال گفتمانی به‌شمار می‌رود. به همین منظور، نحوه شکل‌گیری اتصال گفتمانی را از طریق بسط محور جانشینی در غزلی از

حافظ- برای نمونه- بررسی می‌کنیم. هدف از این بررسی آن است که نشان دهیم وقتی در محور جانشینی به انتخاب‌های متعددی دست می‌زنیم، گاهی مانند مثال قبل با یک گفته روبه‌رو هستیم که فاقد علایم ضمنی یا صریح حضور گفته‌پرداز است؛ اما گاهی حضور همدلانه یا عاطفی گفته‌پرداز به صورت تلویحی در محور جانشینی احساس می‌شود. به‌باور ما، چنین رویکردی از ویژگی‌های شعر غنایی یا رمانتیستی است؛ در این رویکرد با جهت‌گیری ضمنی کلام به‌سوی گفته‌پرداز، تمام آنات شعری، اعم از تجربه یا توصیف، به جهان درونی شاعر معطوف می‌شود و بنابراین، متن مانند توصیف‌ها یا تشبیه‌های رایج در قصیده به‌هیچ‌روی به‌مثابه گفته‌ای منفصل یا جداافتاده نیست که یکسره به جهان «غیرمن» می‌پردازد؛ بلکه اساساً وابسته به نگرش درونی شاعر است و حضور «من» را در تمام لحظات، حتی در غیاب ظاهری آن، به‌رسمیت می‌شناسد.

- ۱ یاری اندر کس نمی‌بینیم، یاران را چه شد  
دوستی کی آخر آمد، دوستان را چه شد
- ۲ آب حیوان تیره‌گون شد، خضر فرخ‌پی کنجاست  
خون چکید از شاخ گل، باد بهاران را چه شد
- ۳ کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی  
حق‌شناسان را چه حال افتاد، یاران را چه شد
- ۴ شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار  
مهربانی کی سر آمد، شهریاران را چه شد
- ۵ لعلی از کان مروت بر نیامد سال‌هاست  
تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
- ۶ گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند  
کس به میدان در نمی‌آید، سواران را چه شد
- ۷ صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست  
عندلیبان را چه پیش آمد، هزاران را چه شد
- ۸ زهره سازی خوش نمی‌سازد، مگر عودش بسوخت  
کس ندارد ذوق مستی، می‌گساران را چه شد
- ۹ حافظ، اسرار الهی کس نمی‌داند، خموش  
از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۴۳)

در این غزل، حضور صریح گفته‌پرداز فقط در بیت اول و آخر به چشم می‌خورد. در بیت نخست، شناسه فعلی «یم» در نمی‌بینیم و در بیت آخر «تخلص شاعر» - به صورت خطاب - موجب شده است با اتکا به قراین ظاهری بتوان حضور گفته‌پرداز را تأیید کرد. اما در سایر ابیات، هیچ‌کدام از شاخص‌های اتصال گفتمانی، اعم از عاملی، زمانی و مکانی، دیده نمی‌شود. بنابراین، ممکن است در نگاه نخست این‌گونه تصور شود که در این ابیات توصیفی بی‌روح یا بی‌جان روی می‌دهد که موجب شده کلام از طریق جهت‌گیری به بیرون از گفته‌پرداز و در نتیجه، شکل‌گیری گفته بسط یابد. این در حالی است که بررسی ساختار محور جانشینی در تمام ابیات مذکور بیانگر دو نکته است:

۱. به لحاظ ساختاری، ابیات مذکور عموماً از یک چهارچوب معنایی ژرف بهره‌مندند که به موجب آن، همگی حاکی از فراهم بودن شرایطی مطلوب برای بروز پدیده‌ای و درعین حال غیاب آن پدیدار مطلوب است؛ برای مثال، باینکه گردش خورشید و سعی باد و باران، به مثابه شرایط بروز یک پدیده، در کار است، آن امر مطلوب یعنی برآمدن لعل از کان میسر نشده است. بدین سیاق، باینکه گوی و چوگان در میدان توفیق، به مثابه شرایط بروز یک پدیده، در دسترس است، آن امر مطلوب یعنی آمدن سواری چوگان‌باز به چشم نمی‌آید. به همین ترتیب، در سایر ابیات می‌توانیم این چهارچوب معنایی ژرف یعنی «مهیا بودن شرایط برای ظهور امری و درعین حال غیاب آن امر مطلوب» را به سادگی استخراج کنیم: باینکه صدها گل سرخ شکفته است، درعین حال بلبلی نغمه‌خوان وجود ندارد؛ زهره فلک با آنکه هست، گویی عودش سوخته و کسی ذوق مستی و می‌گساری در سر ندارد و...

۲. ابیات مذکور همگی حاکی از حضور تلویحی گفته‌پرداز و همدلی وی با شرایط نوستالژیکی است که به واسطه نبود امر مطلوب شکل گرفته است. به بیان ساده‌تر، گویی شاخص عاملی یا همان من شعر لحظه‌ای در باغ است و در میان گل‌های سرخ چشم‌انتظار عندلیبی نغمه‌خوان است و در لحظه‌ای دیگر در میدان چوگان ایستاده و در حسرت چوگان‌بازی است که به میدان درآید. بدیهی است چنین تعبیری نشان می‌دهد ماهیت غزل حاضر به شکلی است که بسط گفته به‌هیچ‌روی معادل شکل‌گیری جهانی

منفصل از گفته‌پرداز نیست و درواقع، در تمام این تصاویر گفته‌پرداز به شکل تلویحی در هستی بیرونی حضور فعال دارد.

به این ترتیب، می‌توان ادعا کرد تفاوت روی آوردن به توصیف در غزل حاضر با گونه‌های دیگر توصیف، مثلاً در قصاید سبک خراسانی، در این است که در قصیده توصیف موجب بسط کلام و در نتیجه، کاهش تنش عاطفی می‌شود؛ به همین سبب، می‌توان به تأکید گفت که در این ژانر، توصیف از لوازم انفصال گفتمانی است. اما در غزل رمانتیستی، باینکه توصیف موجب بسط کلام و جهت‌گیری آن به جهان بیرونی می‌شود، به واسطه حضور تلویحی گفته‌پرداز، شرایط تشدید یا افزایش تنش عاطفی و اتصال گفتمانی را فراهم می‌آورد.

#### ۴. نتیجه

بررسی زمینه‌های نظری انفصال و اتصال گفتمانی نشان می‌دهد تحلیل گفتمان براساس این دو شاخص متأثر از دیدگاه پدیدارشناسی درباب دازاین است که در حوزه مطالعات متن به صورت فاعل گفتمانی درمی‌آید؛ به این معنا که همان‌طور که دازاین در فهم و تفسیر جهان هستی مانند سوژه دکارتی، سوژه‌ای جدا و مستقل از جهان به‌شمار نمی‌رود، فاعل گفتمانی نیز در فهم و تفسیر متن درگیر کنش‌ورزی و تعامل با متن است. به بیان دیگر، معنای متن از این منظر امری پیشین یا ازپیش‌موجود نیست که صرفاً در انتظار کشف مانده باشد؛ بلکه عاملی گفتمانی در خلق معنا دخیل است و درواقع، به آن تحقق می‌بخشد. به این ترتیب، معنا در تحلیل‌های نشانه-معناشناختی امری فی‌نفسه و خودبسنده نیست و این فراشد پویا و مستمر معناسازی است که به معناهای محتمل متن امکان ظهور و بروز می‌دهد.

به همین سبب، با اتکا به بحث انفصال یا اتصال گفتمانی می‌توان حضور یا غیاب فاعل گفتمانی را در گفتمان بررسی کرد و نشان داد که این دو چگونه موجب افزایش گستره یا فشار در متن می‌شوند؛ با این همه، لوازم و اسبابی که در این تحلیل‌ها پیش کشیده شده، درنهایت، به یک‌دسته تحلیل‌های صوری محدود مانده که از این رویکرد علمی روندی ابتر به‌جای نهاده است. پژوهش حاضر در این راستا با طرح چند پیشنهاد

و جرح و تعدیل‌هایی هرچند مختصر کوشیده است با بررسی موضوعاتی مانند همذات‌پنداری من با اُبژه‌های جهان عینی، حضور تلویحی گفته‌پرداز در گفتمان، قطبی شدن مؤلفه‌ها در گفتمان و اهمیت محور جانشینی در بسط گفتمان، توانمندی روش مذکور را در تحلیل گفتمان، در حوزه شعر (اعم از شعر غنایی، شعر نو و شعر رمانتیستی) و همچنین روایت (به‌ویژه در داستان مدرن) ارتقا بخشید. بدیهی است آن دسته از شاخص‌های طرح‌شده که نخستین بار در این پژوهش پیش کشیده شده، طرحی ابتدایی است که به بازاندیشی نیاز دارد.

### پی‌نوشت‌ها

#### 1. signo-semiotics

#### 2. discourse engagement and disengagement

۳. گستره و تنش گفتمان اساساً در مربع تنشی مطرح می‌شود و بر پژوهش‌های فونتنی و زیلیبرگ استوار است. به‌موجب این پژوهش‌ها، یک ارزش مفروض مانند دانش، عشق، آگاهی، لذت و... در دو بُعد افقی و عمودی شکل می‌گیرد. در بُعد افقی، میزان بسط، دامنه یا به‌تعبیری گستره مفهوم - که مشتمل بر کمیت، تنوع و دامنه زمانی و فضایی آن ارزش مفروض است - لحاظ می‌شود؛ در حالی که در بُعد عمودی، با تنش یا شدت عاطفی‌ای سروکار داریم که آن ارزش مفروض در ذهن تجربه می‌شود. به همین سبب، گستره متوجه برونه و تنش متوجه درونه است؛ به تعبیر دیگر، گستره به ساحت شناختی و تنش به ساحت عاطفی مربوط می‌شود (برای بحث مستوفی در این باره ر.ک: Hébert, 2007: 58-70).

#### 4. patriarchic

#### 5. interactional linguistics

#### 6. Dasein/ Da- Sein

#### 7. verbal/ non-verbal communication

#### 8. essentialism

#### 9. locution

#### 10. discourse

#### 11. illocution

#### 12. illocutionary agent

#### 13. Courtés

#### 14. Benveniste

#### 15. floating signifiers

16. Charles Morris
17. parole
18. langue
19. identification
20. polarization

۲۱. بررسی شعر عرفانی نشان می‌دهد در تلقی عرفانی - برخلاف تلقی عام - همواره قطب مثبت برتری ندارد و در بسیاری از موارد بنابه دلایلی، این سویه منفی یا قطب منفی است که گفته‌پرداز با آن هم‌مدلی می‌کند (ر.ک: آلگونه، ۱۳۹۳: ۲۹-۵۴).

#### منابع

- آلگونه جونتقانی، مسعود (۱۳۹۳). «رویکرد سنایی به تقابل‌های دوگانی». *مطالعات عرفانی*. ش ۱۹. صص ۲۹-۵۴.
- احمدی، بابک (۱۳۸۲). *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). *هایدگر و پرسش بنیادین*. تهران: نشر مرکز.
- اسماعیلی، عصمت، حمیدرضا شعیری و ابراهیم کنعانی (۱۳۹۱). «رویکرد نشانه - معناشناختی فرایند مربع معنایی به مربع تنشی در حکایت دقوی مثنوی». *پژوهش‌های عرفانی*. س ۶. ش ۲۳. صص ۶۴-۹۴.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰). *در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*. تهران: سخن.
- تادیه، ژان ایو (۱۳۷۸). *نقد ادبی در قرن بیستم*. ترجمه مهشید نونهالی. تهران: نیلوفر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). *دیوان*. به سعی سایه. تهران: نشر کارنامه.
- دارتیگ، آندره (۱۳۷۶). *پدیدارشناسی چیست؟*. ترجمه محمود نوالی. تهران: سمت.
- سیدان، الهام (۱۳۹۴). «بررسی نقش گسست و پیوست در زنجیره گفتمانی غزل‌های روایی حافظ: رویکرد نشانه - معناشناسی». *جستارهای زبانی*. مقالات آماده انتشار، انتشار آنلاین از تاریخ ۷ تیر.
- شریفیان، مهدی (۱۳۹۱). «بررسی عملیات زبانی گفتمان در منظومه صدای پای آب سهراب سپهری براساس الگوی نشانه - معناشناختی گفتمان». *پژوهش‌نامه ادبیات و زبان‌شناسی*. س ۱. ش ۲. صص ۲۵-۵۱.



شعیری، حمیدرضا و ابراهیم کنعانی (۱۳۹۴). «نشانه-معناشناسی هستی‌محور: از برهم‌کنشی تا استعلا براساس گفتمان رومیان و چینیان مولانا». *جستارهای زبانی*. ۶. ش ۲ (۲۳). صص ۱۷۳-۱۹۵.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان*. تهران: سمت.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸). *هزاره دوم آهوی کوهی*. تهران: آگاه.

فاضلی، مهیود و معصومه‌شیرین عزیزاده کلور (۱۳۹۴). «بررسی نظام عاطفی گفتمان در شعر "سفر به خیر" شفیعی کدکنی با رویکرد نشانه-معناشناسی». *جستارهای زبانی*. ۶. ش ۱ (۲۲). صص ۲۰۵-۲۲۸.

کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۹). *تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایبنیتس*. ترجمه غلامرضا اعوانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و نشر سروش.

معین، مرتضی بابک (۱۳۹۴). *معنا به مثابه تجربه زیسته*. تهران: سخن.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۳). *دانش‌نامه نظریه ادبی معاصر*. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

ورنو، روژه و ژان وال (۱۳۸۷). *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*. برگرفته و ترجمه یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.

Benveniste, E. (1991). *Problems in General Linguistics*. M.E.M. (Trans.). Paris: University of Miami Press.

Blackburn, S. (1996). *The Oxford Dictionary of Philosophy*. Oxford: OUP.

Chandler, D. (2007). *Semiotics: The Basics*. London and New York: Routledge.

Courtés, J. (1991). *Analyse Sémiotique du Discours, De l'énoncé à l'énonciation*. Paris: Hachette.

Fiske, J. (1990). *Introduction to Communication Studies*. London and New York: Routledge.

Greimas, A.J. (1988). *Maupassant, the Semiotics of the Text: Practical Exercises*. P. Perron (Trans.). Amsterdam & Philadelphia: John Benjamin Publishing Company.

Hébert, L. (2007). *Dispositifs pour l'analyse des textes et des images*. Translated from the French by Julie Tabler. Limoges: Presses de l'Université de Limoges.

Landowski, E. (2004). *Passions sans Nom*. Paris: Puf.

